

این مجموعه آکنده از تناقض است. برنامه های کودک معلوم نیست بر اساس چه دیدگاه تربیتی ای تولید می شوند. تلویزیون از سبک زندگی اسلامی صحبت می کند در حالی که چنین برنامه هایش اولین نقض کننده این مدعاست. شب های عید ناگهان برنامه های بی سر و تهی روی آنتن می روند که انسان شک می کند نکند یکی از شبکه های برون مرزی را تماشا می کند.

تحلیلی درباره چرایی ضعف های رسانه ملی؛



به گزارش اسپادانا، سیدعلی صدرایی: در میان هیاهوی مدافعان و مخالفان ایده تحول در علوم انسانی یا بومی یا اسلامی سازی آن و صرف نظر از امکان تحقق چنین علمی و کیفیات روش شناسانه آن، بایستی به این مسئله پرداخت که کدام ضرورت عینی ما را بر آن داشته تا از ایده تحول در این علوم صحبت و زمان و هزینه بسیار صرف آن کنیم. آیا این یک ضرورت تاریخی است برای تحقق آرمان های جمهوری اسلامی یا نه صرفا یک ضرورت سیاسی است از جانب حکومت برای حفظ ثبات و بقای حاکمیتش؟ آیا ایده بومی سازی علوم انسانی حقیقتا یک مسئله تاریخی است که می بایستی توسط اندیشمندان پاسخ داده شود یا یک مسئله نما؟ مسئله نمایی که نه در جهان اندیشه معنایی دارد و نه در جهان عینیات فرصت تحقیق.

هرسیستم مدیریتی برای رساندن مجموعه تحت هدایت خود به اهداف و مقاصد مطلوب، بیش از هر چیز نیازمند انسجام است. انسجامی بین ارزش ها، اهداف، چشم اندازها و ابزارهایی که مجموعه را به سوی غایت خود راهنمایی و راهبری کند. هر گونه تعارض در یکی از این سطوح و یا بین دو مرتبه مختلف، در حرکت سیستم خلل ایجاد می کند. این یک ضرورت مدیریتی بدیهی است که هر مدیر خردی آن را درک می کند.

انقلاب اسلامی ایران در عرصه بین المللی، داعیه دار ارائه فهمی صحیح از مناسبات انسانی و غایات اوست. مدیریت این مجموعه برای تقرب به اهداف خود، نیازمند همان سختی است که در بالا ذکر شد.

پدیده تلویزیون را در نظر بگیرید. پدیده ای که کمتر از یک قرن از سیطره کاملش بر فضای رسانه ای جهان می گذرد. پدیده ای که در زادگاهش مخالفان شورمندی دارد که آن را یک کارخانه حواس پرت کن می نامند. کارخانه ای که ماده خام تجربه را می گیرد و آن را به داستانی تبدیل می کند و این داستان را برای ما نقل می کند و ما آن را واقعیت می پنداریم. از طرف دیگر در همان دیار هستند کسانی که این پدیده را موهبتی بزرگ می دانند که در صورت فقدان آن امکان آموزش و اطلاع رسانی برای بسیاری از افراد میسر نبود. حال باید دید، در این میان موضع ما در برابر این رسانه خاص چیست.

براستی که هر کس در مواجهه اولیه با رسانه ملی دچار سردرگمی می شود، این مجموعه آکنده از تناقض است. برنامه های کودک معلوم نیست بر اساس چه دیدگاه تربیتی ای تولید می شوند. تلویزیون از سبک زندگی اسلامی صحبت می کند در حالی که چالش برنامه هایش اولین نقض کننده این مدعاست. تفکر سرمایه داری نقد می شود ولی جلوه هایی از آن در سراسر شبکه های تلویزیونی از پیام های بازرگانی گرفته تا سریال های شبانه دیده می شود، شب های عید نوروز ناگهان برنامه های ولنگار و بی سر و تهی روی آنتن می روند که انسان شک می کند نکند یکی از شبکه های برون مرزی را تماشا می کند. گاهی اوقات انسان احساس می کند مدیران کار پاپ را به شبکه قرآن سپرده اند و کار قیصر را به مابقی! آن قدر آشفتگی و سردرگمی در این مجموعه وجود دارد که از حد حساب خارج است. اما برآستی مشکل اساسی کجاست؟

درست است که مدیریت می تواند حداقل از بخشی از این تناقضات بکاهد و با این خیال که تحریم شبکه های ما نشان دهنده صحت جهت گیری ماست، به روند قبلی ادامه ندهد! اما با همه این اوصاف مسئله کمی عمیق تر از این حرف هاست. غرب در مواجهه با پدیده تلویزیون با وضوح و روشنائی وضعیت خود را می شناسد. او می داند که ماهیت این رسانه چیست و چطور باید از آن استفاده کند. مارسل دانسی در این باره می نویسد:

به همان شیوه ای که نمازگزاران صبح به مردم قرون وسطی اطمینان می دادند که زندگی شان با معناست، تلویزیون بامدادی نیز به ما اطمینان می بخشد که زندگی پرمشغله مان معنا و هدف دارد. و تا شامگاه بر همین منوال برنامه هایش را تداوم می بخشد. این نگاه غربی ها به این پدیده است. آن ها تلویزیون را به شکلی کاملاً مشخص جایگزین آن چیزی کردند که در قرون وسطی وظیفه تنظیم روابط و اوقات انسان را بر عهده داشت. تلویزیون در دست آنان برای رسیدن به اهداف جامعه فراصنعتی کاملاً رام و مهارشده است.

اما ما در مقابل گنج و منگ هستیم نمی دانیم از این وسیله چه می خواهیم یا اصلاً چه باید بخواهیم یا چه می توانیم بخواهیم؟ امروز سوالات بسیاری در عرصه رسانه و تلویزیون وجود دارد: رسانه اسلامی چیست؟ حدود و مرز های این رسانه در بخش های مختلف چگونه است؟ در یک رسانه اسلامی چالش برنامه ها باید چطور باشد؟ سرگرمی و تفریح در رسانه اسلامی چه معنایی دارد؟ چه رابطه ای میان رسانه اسلامی با سبک زندگی مطلوب وجود دارد؟ چطور می شود ناهنجاری های اجتماعی را در رسانه های خانگی بازنمایی کرد و این بازنمایی چه حدودی دارد؟ و سوالات دیگر.

مشکل اصلی ما در صدا و سیما جمهوری اسلامی، مبهم بودن پاسخ پرسش هایی از این دست است. ما زمانی می توانیم از تلویزیون به عنوان یک رسانه به شکلی هدفمند استفاده کنیم، که پیرامون آن به قدرت نرم افزاری رسیده باشیم. این همان چیزی است که چند سالی است تحت عناوین مختلفی مطرح گشته است. اگر ما در حوزه علوم ارتباطات و مطالعات رسانه ای نتوانیم دیدگاه های اندیشه و تفکر اسلامی را از منابع دینی استخراج و به شکل منسجمی تدوین کنیم و آن را در قالب نظریه های مختلفی عرضه داریم تا قیام قیامت پاشنه در صدا و سیما بر همین منوال خواهد گشت.

به همین دلایل است که ما معتقدیم مسئله تحول در علوم انسانی یک مسئله حقیقی است که طرح آن صرف نظر از امکان تثوریکش موثر بر بسیاری از مراتب عملی مدیریت جامعه است. مسئله ای که می تواند انسجام بیشتری برای مدیریت جامعه ایجاد کند. صدا و سیما می تواند به جمهوری اسلامی خدمت کند که عمیقاً با ریشه های مبنایی تفکر اسلامی پیوند خورده باشد. جالب است که صدا و سیما برنامه هایی دارد برای نقد وضعیت علوم انسانی، ولی گویی برنامه ای برای بررسی وضعیت عملکرد خود ندارد، و به نظر می رسد همچنان با بیماری های خود بیگانه است. صدا و سیما می بایستی به جای آنکه روز به روز به فکر رشد طولی و عرضی خود باشد فکری به حال این عقب ماندگی معرفتی نکند و این مقوله حساس را جدی بگیرد! اما متأسفانه این مجموعه در حال تبدیل شدن به دایناسور است. دایناسوری غول پیکر با توان فیزیکی فوق العاده، همراه با مغزی به اندازه یک گردو و ناتوان از راهبری این جسم عظیم.

منبع: فردا